

خصومت دو مرقع پوش

در خصومت آمدند و در جفا
قاضی ایشان را به کنجی برد باز
جامه تسلیم در بر کرده‌اید
گر شما هستید اهل جنگ و کین
این لباس از سر براندازید هین
ور شما این جامه را اهل آمدید
در خصومت از سر جهل آمدید
من که قاضی‌ام نه مرد معنوی
هر دو را بر فرق مقنن داشتین
به بود زین سان مرقع داشتین
چون تو نه مردی نه زن در کار عشق
کی توانی کرد حل اسرار عشق
گر به سر راه عشقی مبتلا
برفکن برگستوانی از بلا
گر بدعوی عزم این میدان کنی
سر دهی بر باد و ترک جان کنی
سر به دعوی بیش ازین مفر از تو
تا به رسوایی نمانی باز تو